

## دادخواهی بدون واسطه: در دفاع از عمل مستقیم مردمی

(با نگاهی به تجربیات در آمریکای لاتین)

بهرام قدیمی

فرانکفورت، ۶ نوامبر ۲۰۱۵

متن سخنرانی ارائه شده در «ششمین گردهمایی سراسری کشتار زندانیان سیاسی در ایران»

### مقدمه

**اول:** هدف از باز کردن بحث در مورد دادخواهی، کوششی است برای پاسخ به معضلی که در جای جای جهان سرمایه‌داری با آن درگیریم: معضل مکافات و مجازات آمرین و عاملین سرکوب، شکنجه و اعدام. سرکوب که همیشه به عنوان یکی از ابزارهای لازم و ضروری حفظ سیستم عمل می‌کند در آینده نیز همیشه مانند دوقلوی سیامی، جنبش‌های اجتماعی را همراهی خواهد کرد. بنا بر این، وقتی از لغو سرکوب و شکنجه و اعدام حرف می‌زنیم، باید آگاه باشیم که چنین امری فقط و فقط با حذف کامل نظام سرمایه‌داری و طبقات امکانپذیر است. بنا بر این محور این بحث، که با علم به این امر به آن می‌پردازیم، در حوزه مبارزاتی بررسی می‌شود که در جامعه، جدای خواست این یا آن جریان سیاسی و در چارچوب مبارزه طبقاتی به پیش برده می‌شوند. گیرم که این مبارزه به تنهایی به هیچ عنوان به مفهوم نفی طبقه استثمارگر نیست، همان طور که مبارزات طبقه کارگر برای کم شدن ساعت کار و یا افزایش دستمزد.

**دوم:** هدف از این بحث این نیست که همگان را به فضای این مبارزه و شرکت در آن فرا بخوانیم،

بلکه برای ما چگونگی عمل افراد یا توده‌هایی که در مبارزه برای احقاق عدالت شرکت می‌کنند حائز اهمیت است.

سوم: هرگز تمام کسانی که در مبارزه طبقاتی شرکت داشته‌اند، در همه اشکال آن فعال نبوده‌اند. چنین امری امکان‌پذیر هم نیست. با این حال هستند کسان و جریاناتی که خود در یکی از این حوزه‌ها فعالیت می‌کنند و با نفی بقیه اشکال مبارزه، آن را به شکلی که خود درست می‌دانند، محدود می‌کنند. از نظر ما، این شیوه عمل درست نیست و همان طور که خیام می‌گوید:

”گر می‌نخوری طعنه مزن مستان را

بنیاد مکن تو حيله و دستان را

تو غره بدان مشو که می می‌نخوری

صد لقمه خوری که می غلام‌ست آن‌را.“

به عبارت دیگر رنگین کمان اشکال مبارزاتی‌ست که سرنوشت مبارزه طبقاتی را تعیین می‌کند.

با این مقدمه می‌پردازیم به بحث در مورد دادخواهی.

\* \* \*

در جوامع طبقاتی، تا بوده و هست، مبارزه طبقاتی جریان داشته و تمام حرکت‌های اجتماعی بر اساس همین مبارزه طبقاتی‌ست که پا می‌گیرند. در جنگی که در جریان است از انواع سلاح‌ها استفاده می‌شود. طبقه حاکم این جنگ را چه در عرصه‌های عملی و سرکوب روزمره، و چه در عرصه‌های فکری هر لحظه و هر ساعت به پیش می‌برد. کافی‌ست به هر کدام از تیرهای مطبوعات نگاه کنید. پر است از حملات تئوریک و شستشوی مغزی. تسلیحات و جاسوسی و سانسور و تحریف اطلاعات نیز دیگر آنقدر عادیست که نیازی به صحبت درباره آن نیست.

در چنین جنگ پیچیده‌ای، یکی از سلاح‌های حاکمان، قانون‌گرایی‌ست. امتیاز حق مطلق استفاده از خشونت توسط طبقه حاکمه نیز در چارچوب همین قانون‌گرایی تعریف می‌شود.

در چنین وضعی از اعمال زور یکجانبه، محرومان و زیردستان چه باید بکنند؟ طبیعی است که آنها نیز از ابزارهای مختلف برای ضربه زدن به دشمن و تضعیف نیروی او، حتی اگر خیلی هم کوچک و موضعی باشد، استفاده میکنند. شاید به نوعی "مشی چریکی" در زندگی روزمره زحمتکشانشان عمل می‌کند. علت امر نیز کاملا روشن است:

در خصومت التماس و گلایه کردن معنا ندارد. طبقه حاکمه از جمله می‌داند که برای پیشگیری و خنثی کردن مبارزه کارگران، باید ایدئولوژی تسلیم را به آنها بیاوراند: ممنوعیت خشونت (برای ستمدیدگان)، مراجعه به مجامع بین المللی، درخواست اجرای مواد حقوق بشر و قطعنامه‌های ملل متحد...

اگر به بحث در مورد دادخواهی بپردازیم، همین متد در باره آن به کار گرفته می‌شود. به ما می‌گویند باید صبر داشته باشیم، به مجامع بین المللی مراجعه کنیم، به قوانین بین‌المللی، به دولت‌های "دمکرات"...

### به قوانین بین المللی؟

همه از صدها کودتای نظامی، خلع مالکیت از بومیان و قلع و قمع جنگل‌ها و دیگر منابع طبیعی، قتل عام‌های پی در پی، و زندان و شکنجه در آمریکای لاتین با خبریم. ولی آیا کسی به خاطر می‌آورد که مسئولین این جنایات محاکمه شده باشند؟ از پینوشه در جنوب آمریکای جنوبی تا اچه‌وریا در شمال آمریکای لاتین، فقط و فقط یک نمونه با اهمیت وجود دارد که می‌توان از آن نام برد: مانوئل نوریگا در پاناما.

نوریگا که از ۱۲ اوت ۱۹۸۳ فرمانده گارد ملی پاناما بود، عملا این کشور را تا حمله نظامی آمریکا در سال ۱۹۹۲ تحت کنترل داشت. طی همین حمله نظامی نوریگا دستگیر و به آمریکا انتقال داده شد. از آن زمان تا به حال نوریگا زندانیست.

در همین مورد هم دو نکته بسیار با اهمیت وجود دارد: اولاً آمریکا نوریگا را به جرم قاچاق مواد مخدر، باج‌گیری و توطئه دستگیر کرد. دقت داشته باشیم: نه به جرم سرکوب کارگران و

زحمتکشانش پاناما، بلکه به جرم توطئه. راستی توطئه علیه منافع چه کسی و یا چه کشوری؟

دوماً به هیچ عنوان نمی‌توان مدعی بود که دادگاه نوریگا عادلانه بوده است و در مورد او عدالت اجرا شده. معلوم نیست او تا چه اندازه‌ای حق داشته از خودش دفاع کند، وضع او در زندان به چه شکلی است، و بالاخره تا چه زمانی در زندان باید بماند. دیگر بازسازی او برای جامعه پیشکش!

در مورد اجرای قوانین بین‌المللی، یا درست‌تر بگوییم، عدم اجرای آن می‌توان کتاب‌ها نوشت. جنایات دولت نژادپرست اسرائیل در شصت سال گذشته همیشه از حمایت بی‌چون و چرای دول سرمایه‌داری برخوردار بوده است. جنگ علیه بهره‌های تامل و قتل عام ده‌ها هزار نفر از آنها نیز با حمایت بی‌دریغ دول سرمایه‌داری روبرو بود. استثمار، سرکوب و کشتار کارگران، از جمله در دوزنگی‌ها و کارگاه‌های کوچک و بزرگ در بنگلادش و هند و چین هم با اتکا به همین قوانین بین‌المللی و همکاری همین “دمکرات‌ها” به پیش برده می‌شود.

## مراجعه به دولت‌های “دمکرات”؟

به نظر می‌رسد در مورد افسانه وجود دولت‌های دمکرات نمی‌توان چشم بست. هیچ یک از این دولت‌ها در مورد بیش از پانصد زندانی سیاسی باسک که در زندان‌های مختلف اسپانیا و فرانسه در تبعید زندانی‌اند حرفی نمی‌زند. سال‌هاست رسانه‌های بزرگ در مورد سرکوب باسک‌ها سکوت می‌کنند. دادگاه عالی اسپانیا در ژوئیه ۲۰۱۵ بیش از صد کافه و رستوران<sup>۱</sup> را در شهرهای مختلف سرزمین باسک به جرم نصب عکس زندانیان سیاسی مصادره کرده است. این بزرگترین دزدی دولت اسپانیا از دوره فرانکو به بعد، باز هم با سکوت تأییدآمیز “رسانه‌های دمکرات” مورد حمایت قرار گرفت. در حالیکه سیستم گنبدیده سلطنتی در این کشور (که از خانواده شاه تا سیاستمداران کوچک و بزرگش در مرداب فساد مالی دست و پا می‌زنند) به اصطلاح قانونی به حساب می‌آید،

---

۱ Herriko Taberna به زبان باسکی به مفهوم تابرزای خلقی، بارها و یا قهوه‌خانه‌هایی هستند که پاتوق سمپات‌ها و هواداران چپ استقلال‌طلب باسک اند. (روزنامه El Correo شماره ۱۸ ژوئیه ۲۰۱۵). برای اطلاع بیشتر

در این مورد نک. به: [https://es.wikipedia.org/wiki/Herriko\\_taberna](https://es.wikipedia.org/wiki/Herriko_taberna)

با هر صدای مخالفی به عنوان تروریسم برخورد می‌کند.

اجازه بدهید کمی هم در مورد همین کشور "دمکرات" آلمان حرف بزنیم تا از اوضاع تصویر روشنتری داشته باشیم. کشوری که هیئت حاکمه‌اش تا به حال دو جنگ جهانی به راه انداخته و آگاهانه میلیونها کمونیست، آنارشیست، سینتی و روما (یا به قول خود آنها کولی)، همجنسگرا و یهودی را به جوخه‌های مرگ و یا اطاق‌های گاز فرستاده است. کشوری که دولت آن همین امروز هم بی شک مسئول قتل هزاران پناهجو در اروپاست.

جالب است که اگر به هر کدام از نمایندگان رسمی و غیر رسمی این دولت بگویید که وارث نازیسم است، از شما به جرم تشبیه با نازیها شکایت خواهد کرد.

یورگ تسیرکه Jörg Zircke رئیس اداره جنائی فدرال (BKA بوندس کریمینال امت) در ۸ اوت ۲۰۰۷ در ویسبادن اذعان کرد که "تا اواخر سال های ۱۹۵۰ اغلب افراد پلیس دوره نازی مجدداً در اداره پلیس مشغول به کار شدند. اعضای سابق حزب "ناسیونال سوسیالیست" و حتی اعضای سابق اس اس می‌توانستند بدون هیچ مانعی از جمله در اداره جنائی فدرال شغلشان را حفظ کرده، ترقی کنند. پس از جنگ، در اول ژانویه ۱۹۴۶، ۴۸ کارمند پلیس جنائی رایش هسته اصلی پلیس جنائی منطقه تحت کنترل بریتانیا را تشکیل دادند که کارمندان آن به نوبه خود در ۸ مارس ۱۹۵۱ به خدمت اداره جنائی فدرال در آمدند. بنا بر اطلاعات موجود در اواخر سال های ۱۹۵۰ تقریباً تمام کارمندان عالی رتبه اداره جنائی فدرال را ناسیونال سوسیالیست های سابق (رهبران اس اس) تشکیل می دادند: از ۴۷ کارمند عالی رتبه، ۳۳ نفرشان از رهبران اس اس بودند... (قانون معافیت از مجازات در سال های ۱۹۵۰ زمینه استخدام مجدد تعداد زیادی از کارمندان را فراهم کرد، از جمله ده ها هزار پلیس با سابقه ناسیونال سوسیالیستی. دست آخر برای آن که به آنان درجه تعلق بگیرد، لزوم ارائه مدرک برای اثبات خدمت در دوره ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵ حذف شد و درجات اس اس را دیگر در پرونده ها ثبت نکردند).<sup>۲</sup>

۲. اولین همایش بررسی گذشته اداره [جنایی فدرال].

در آلمان غربی قبل از سال ۱۹۴۵، ۸۵ درصد قضاات عضو حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان بودند، بعد از جنگ در سال ۱۹۴۷ هم، هشتاد درصد قضاات اعضای سابق حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان بودند. و هشتاد درصد قضاات دادگاه عالی فدرال سابقه خدمت به نازی ها را داشتند. و از ۳۸ ژنرال ارتش تازه تأسیس آلمان غربی، ۳۱ نفرشان عضو فرماندهی مرکزی ارتش هیتلر بودند.

خوب است به یاد آوریم که فقط در روز دوم اوت ۱۹۴۴ در يك عملیات بی سابقه، با اعدام ۲۸۰۰ نفر روما و سینتی، "اردوگاه کولی ها" در آشویتس برچیده شد ولی تا به امروز حتی يك نفر به خاطر این جنایت حساب پس نداده است.

می بینیم که نمی توان روی افسانه اجرای عدالت توسط این دولت های دمکرات حساب کرد.

گفتیم که حاکمان از سلاح های گوناگون استفاده می کنند. انجمن های گوناگونی که برای مثال به جای یهودیان، از دولت آلمان خسارت دریافت می کنند و یا حتی خود دولت اسرائیل که به عنوان نماینده واقعی یهودیان جا زده می شود و میلیون ها دلار از این بابت از دولت آلمان پول می گیرد یک نمونه این سیاست است.

نماینده سازی از کانال های مختلفی عبور می کند، از جمله از طریق رسانه ها و ان جی اوها.

کوشش برنامه های اخیر تلویزیونی بی بی سی فارسی نیز در همین راستاست. به یاد بیاوریم گشودن فضا برای شکنجه گران را به بهانه بی طرفی که در هفته های اخیر در فضای مجازی بحث هایی را به خود اختصاص داده بود. ولی قبل از این نیز نمونه هایی داشتیم، مثلا به بهانه بحث بر سر خشونت و مشی چریکی، ایجاد تریبون برای یکی از طرفین جنگ، یعنی به نماینده سازمان اکثریت که با کثیف ترین شیوه ها دست در دست جمهوری اسلامی شریک جنایت بود. متأسفانه شرکت برخی از فعالین چپ در کنار این جنایتکاران در چنین برنامه هایی به توجیه آن کمک می کند.

در مورد ان جی اوها نیز می توان مثال های مختلفی آورد. بی علت نیست که ناگهان دول غربی برای چاپ لیست شهدای سازمان های سیاسی ایرانی بودجه می گذارند. برای آنها مهم این نیست که جمهوری اسلامی افشا شود یا از به خاک افتادگان جنبش اعاده حیثیت شود. مهم این است که در

جامعه وجود میانجی و واسطه عادی شود. از نظر آنها بعد می توان این واسطه‌ها را به اشکال مختلفی به نفع منافع خود سمت و سو داد.

در سال ۲۰۰۰، با سرکار آمدن آقای فوکس، رئیس سابق کوکاکولا در مکزیک، به عنوان رئیس جمهور، بسیاری از فعالین سرشناس حقوق بشر، ناگهان به کارمندان عالی‌رتبه دولت تبدیل شدند. آن زمان فریاد تعجب کسانی که گمان می‌کردند می‌توان به آن‌ها چیزی اضافه‌تر کرد، به آسمان بلند شد. در حالیکه این امر فقط و فقط تکامل طبیعی سیاست واسطه‌سازی است. هر انتظار دیگری تخیلی و دور از واقعیت خواهد بود. طبیعی‌ست که تک و توک آن‌ها می‌تواند باشد که به طور مستقل عمل کند، ولی تجربه نشان می‌دهد که اکثریت قاطع آن‌ها به عنوان میانجی عمل می‌کنند و برایشان به تدریج وجود خود آن‌ها می‌شود و بر اساس بودجه‌ای که سازمان‌های حامی می‌دهند، سیاست عوض می‌کنند. این امر را به راحتی می‌توان تقریباً همیشه از روی بیلان بودجه آنها و حامیان مالی‌شان پیش‌بینی کرد. و به قولی: تو اول بگو با کیان زیستی، من آنکه بگویم که تو کیستی....

سال‌ها پیش، در نخستین همایش سراسری زندانیان سیاسی در کلن در ژوئیه ۲۰۰۵، در مطلبی تحت عنوان ”آیا چاقو دسته خودش را می‌برد“، از خطر آن‌ها می‌گویم و مبارزات به طور کلی و مبارزات عدالت طلبانه بازماندگان سرکوب‌های جمهوری اسلامی به طور خاص زدیم. امروزه دیگر گند این روند آنقدر در آمده است که دیگر لزومی برای اثبات وجود و دخالت آن‌ها نیست. نیازی هم نیست که به دام این بیفتیم که ثابت کنیم آیا کسی یا انجمنی از دولتی و یا حزبی وجهی دریافت کرده است و یا اگر دریافت کرده است این امر مثلاً کلاه برداری بوده، یا نه. چنین مقولاتی اصولاً ربطی به جنبش انقلابی ندارد. برای ما تنها شکل حق طلبی، شکل مستقل آن است، از پایین و از چپ. دیگران هرکار خودشان صلاح بدانند خواهند کرد.

در چنین راستایی می‌توانیم به بحث دادخواهی بازگردیم.

پابلو میلانز می‌گوید:

”می‌خواهم به تو بگویم که نیامده‌ام

تا بخش غمگین ترانه‌ای را بخوانم

که ما را به گریه بیاندازد،  
می‌خواهم از تو تقاضا کنم بگذاری  
زیباترین قصه عشقی را برایت تعریف کنم  
که ممکن است سهم ما شود.“

(دو عشقِ نلسون ماندلا، اثر ترانه سرا و آوازخوان کوبایی، پابلو میلانز)

طبیعی‌ست که زمانی هست که باید گریست... باید در عزای رفقای نشست که در بین ما نیستند، ولی زمانی هم هست که باید اندوه را به خشم بدل کرد، به حرکت در آمد و آینده را ترسیم کرد. طرح پیچیده این آینده، از هزارتوی جنبش‌های توده‌ای می‌گذرد؛ از میان اشکال گوناگون مبارزاتی که هریک آجری ست که با روی هم گذاشتن آن دنیای آینده بنا می‌شود. هنر تلفیق این اشکال مبارزاتی‌ست. هماهنگ کردن آن و درس‌آموزی از خوب و بد آن برای برداشتن گامی نو.

یکی از میدان‌های این مبارزه، یعنی مبارزه برای ایجاد یک جامعه عاری از استثمار، میدان نبرد برای اجرای عدالت است. مبارزه‌ای که از پایین و در مجامع عمومی طرح‌ریزی شود. راهی را که خود بازماندگان سرکوب‌ها، مادران و پدران، دختران و پسران زندانیان و شکنجه‌شدگان، اعدا می‌ها و مفقودالاث‌ شده‌ها و یا تشکل‌های آنها بنا کنند. ما این راه را ”دادخواهی مستقیم“ می‌نامیم.

گفتیم که قدرتهای حاکمه از تمام شیوه‌ها در جنگ طبقاتی استفاده می‌کنند، از جمله نابود سازی ساختارهای اجتماعی، مفقودالاث‌ سازی مخالفان سیاسی، پرتاب زندانیان به دریا و جلوی کوسه‌ها، تجاوز دسته جمعی به زندانیان، استفاده از زندانیان برای تولید کودک و بعد قتل مادران، قتل عام زندانیان و اسرا و... و باز هم به عنوان یکی دیگر از سلاح‌های مهم: معافیت از مجازات.

معافیت از مجازات از مخفی بودن هویت پلیس و شکنجه‌گر آغاز میشود و به قوانینی خاتمه مییابد که افشای نام جنایتکاران را ممنوع اعلام می‌کنند. (در آمریکا تنها پنجاه سال پس از کودتای سیا علیه مصدق بخش کوچکی از اسناد آن علنی میشود، در شیلی قانونی وجود دارد که تا پنجاه سال آینده افشای نام جنایتکاران را ممنوع می‌کند.)



اگر به چنین تجربیاتی توجه داشته باشیم، می بینیم که افشای چهره همین شکنجه‌گران نیز وظیفه کوچکی نیست.

با چنین مقدمه‌ای، می‌رویم سراغ نمونه‌هایی از آکسیون‌های مستقیمی که با هدف دادخواهی انجام می‌گیرد:

در چند کشور آمریکای لاتین، از جمله در آرژانتین، شیلی و مکزیک، فرزندان زندانیان سیاسی سابق، مفقودالاشردگان و اعدام شده‌ها تشکلی بوجود آورده‌اند به نام "فرزندان" Hijos.

کانون فرزندان ناپدید شدگان در آوریل سال ۱۹۹۵ همزمان در سراسر آرژانتین تشکیل شد. برپاکنندگان این کانون که در ابتدای امر بیشتر بدین منظور گرد آمده بودند تا ببینند پدران و مادرانشان را چرا از دست داده‌اند، به تدریج در مجامع عمومی منطقه‌ای و کشوری گام‌های هرچه سیاسی‌تری برداشتند و به سازمانی مطرح بدل شدند.

یکی از معروفترین اشکال حرکتی "کانون فرزندان" Escrache به مفهوم "پرده دری" یا آبروریزی است که در شیلی به آن فونا می‌گویند. وظیفه این آکسیون افشای چهره واقعی جنایتکارانی است که به عنوان همکاران و همسایگان خوب، خود را پنهان کرده‌اند، آنچنان که تو گویی هیچ اتفاقی نیفتاده است و از هر مجازاتی معاف‌اند. لوسیا گارسیا از اعضای بنیانگذار کانون فرزندان در آرژانتین می‌گوید: "ما معتقد بودیم و هستیم که در آرژانتین عدالت وجود ندارد و جنایتکاران آزادانه در شهر می‌گردند. پس از پایان دوران دیکتاتوری، کوشش دولت بر این بود که وانمود کند که عدالت اجرا شده، اما واقعیت این است که همه جنایتکاران و شرکای جرمشان آزادند. بنا بر این با توجه به این اوضاع، ما فرزندان به این نتیجه رسیدیم که خودمان باید دست به کار شویم. می‌دیدیم که قاتلین والدین‌مان در خیابان‌ها در کنارمان راه می‌روند. خوب، باید کاری می‌کردیم. اسکرچه از همین جا شکل گرفت."<sup>۳</sup> در شیلی هم کمیسیون فونا کم یا بیش با همین اهداف شکل گرفت. کمیسیون فونا توسط «آکسیون حقیقت و عدالت» (تشکل فرزندان - شیلی) در اول اکتبر ۱۹۹۹ تشکیل شد. تشکل‌های مختلفی به این جمع پیوستند. از جمله: تشکل خانواده‌های

---

۳ مصاحبه بهرام قدیمی با لوسیا گارسیا، یکی از بنیانگذاران کانون فرزندان ناپدید شدگان در آرژانتین - ۹ فوریه ۲۰۰۵ - بوئنوس آیرس، آرژانتین.

اعدام‌شدگان سیاسی، تشکل خانواده‌های دستگیرشدگان و مفقودالائرها، تشکل ملی زندانیان سیاسی سابق و جوانان کمونیست شیلی. شیوه کار به این روال است که وقتی از محل کار و یا زندگی شکنجه‌گری اطلاع به دست آمد، یک کمیسیون تحقیق تشکیل می‌شود که با حد اکثر دقت روی گذشته و حال او، در مورد میزان مشارکت او در شکنجه و غیره تحقیق می‌کند. بعد او را به کسانی که او را می‌شناسند، نشان می‌دهند تا در مورد هویت او مطمئن شوند. بعد یک «گروه کاری» شیوه عمل، محل «پرده دری»، اشکال فعالیت در آن و مهمتر از همه کیفی خواست را آماده می‌کند. امکان درگیری با پلیس و سرکوب توسط نیروهای دولتی نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد. در روز «پرده دری» در نزدیکی‌های محل اجتماع می‌کنند و با سر و صدا، موسیقی و شعار به آن محل می‌روند. دقت در تحقیقات، ضامن اعتبار آن است و اجازه نمی‌دهد تصویب حساب‌های شخصی جای محتوای سیاسی آن را بگیرد. تا آنجا که ما اطلاع داریم، تا به حال در آرژانتین و یا شیلی حتی یک نمونه وجود نداشته که بدون تحقیقات کافی علیه کسی «پرده دری» شود. برای نمونه می‌توان فیلمی را دید از «پرده دری» (اسکرچه) علیه دکتر هوگو ماریو مویانو از شکنجه‌گران آرژانتینی، کارمند لباس شخصی زندان در دوران دیکتاتوری و شکنجه‌گر زندان‌های مخفی‌ای که در چارچوب واحد یک پارانا وجود داشت.<sup>۴</sup>

و یا فیلمی دیگر در مورد «پرده دری» (فونا) علیه ادوین دیمیتز بیانچی، قاتل ویکتورخارا در شیلی.<sup>۵</sup> بیانچی که تا روز «پرده دری» کارمند اداره دارایی بود. حتی هملن روز ۲۶ ماه مه ۲۰۰۶ هم ادعا می‌کرد که هیچ ربطی به «ال پرینسیپه» قاتل ویکتور خارا ندارد. در این روز وقتی در مقابل ساختمان علیه بیانچی «پرده دری» می‌شد، به آنان اجازه ورود به ساختمان را ندادند، با این

4 Escrache a HUGO M. Moyano: <http://is.gd/TrFuCP>

فیلم «پرده دری» را که در روز ۷ آوریل ۲۰۰۷ علیه او صورت گرفت: <http://is.gd/6muOE>

۵. کمیسیون فونا در مورد بیانچی اطلاعات زیادی را منتشر نمود. و همین امر باعث شد که پس از مدت‌ها مبارزه، روزنامه هرالده نو در ۲۲ دسامبر ۲۰۱۰ خبر می‌دهد که بیانچی به خاطر شرکت در قتل ویکتور خارا دستگیر شد. از جمله نک به:

[http://www.memoriaviva.com/criminales/criminales\\_d/Dimter\\_Bianchi.htm](http://www.memoriaviva.com/criminales/criminales_d/Dimter_Bianchi.htm)

فیلمی از «پرده دری» علیه او انتشار داده‌اند: <http://is.gd/Qh۴۳PR>

حال پنج نفر موفق شدند از پله‌ها تا طبقه ۱۲ بالا بروند و او را در دفتر کارش پیدا کنند. تا آن روز او به عنوان رئیس بخش کنترل ادارات، و همکاری محترم در این اداره شاغل بود. پس از این "پرده دری" است که سندیکای کارکنان اداره دارایی خواهان اخراج او می‌شود.<sup>۶</sup>

## جمع‌بندی

مهمترین امر در "پرده دری" در کار جمعی و مسئولانه فعالان آن است. "پرده دری" سلاح محرومین از حق مشروع مجازات است؛ سلاح داغدیدگانی که طبقه حاکم از شکنجه‌گران و قاتلان فرزندان و یا والدین شان حملیت می‌کند. "پرده دری" عملیست علیه معافیت از مجازات، معافیتی که در رژیم‌های پسادیکتاتوری برآمده از آن به شیوه‌ای مطمئن عملکرد داشته و دارد.<sup>۷</sup> "پرده دری"، پرده دریدن از چهره سیستمی ست که برای حفظ خود هر ابزاری را به کار می‌گیرد. در مقابل چنین سیستمی، و در چنین جنگ نابرابری، از هیچ شکلی از مبارزه نمی‌توان چشم پوشید. مبارزه در راه کسب عدالت یکی از این مبارزات است که در کلی گوئی و با وعده سرخرمن عملی نمی‌شود. حتی با آگاهی از این امر که در مقابل دولت‌ها و نمایندگان آنان، چه پشت میز نشینان باشند و چه کسانی که مستقیماً در شکنجه افراد سهیم بوده‌اند، هرگز نمی‌توان عدالت را آن طور که باید اجرا نمود. با این وجود، فعالیت برای اجرای عدالت جهت حفظ سلامت جامعه نیاز مبرم است. و این امر فقط می‌تواند از مسیر مبارزات عملی توده‌های تحت ستم به پیش برده شود. ولی یک وظیفه بسیار مهم "پرده دری" این است که چهره واقعی همسایه و همکار را به جامعه نشان می‌دهد. اگر تا قبل از "پرده دری" جامعه (با طبقات و اقشار گوناگونش) مجبور نیست در مورد گذشته موضع بگیرد، پس از آن وادار می‌شود موضع خود را مشخص کند. مجبور است رفتار و

---

۶. البته می‌توان نمونه‌های بسیاری از این نوع فعالیت سیاسی را دید که در مورد برخی افراد ناشناس، و گاهی بسیار سرشناس مانند ویدلا، دیکتاتور آرژانتین در کودتای ۱۹۷۶ یافت که در سال ۲۰۰۶ سازمان داده شده بود. از جمله نک به: <http://is.gd/p8YgVE>

۷. البته "پرده دری" تنها به آمریکای جنوبی محدود نمیشود، حتی در آمریکای شمالی نیز برای مثال شاهد نمونه "پرده دری" علیه الیاکازان و در افشای همکاری وی با پلیس مک‌کارتیسم علیه هنرمندان معترض آن دوران هستیم.

ارتباطش را با عدالت طلبی و شکنجه‌گری که از مجازات معاف شده است، بازتعریف کند. این حرکت، یعنی اجتماعی کردن تعیین تکلیف با حافظه تاریخی. با توجه به آنچه گفته شد، نتیجه می‌گیریم که برای اجرای عدالت به هیچ عنوان نمی‌توان چشم به بالایی‌ها دوخت. نه به دولت‌ها، نه به ارگان‌هایی که این دولت‌ها ساخته‌اند و نه به سازمان‌های غیر دولتی و ان‌جی‌اوهایی که همان دولت‌ها مخارجشان را تأمین می‌کنند.

بسیار بعید است هیچ یک از آنها بتوانند وظیفه‌ی خیر دادخواهی را به دوش بگیرند، بنا بر این به قول شفیع کدکنی:

”ز برون کسی نیاید چو به یاری تو اینجا،

تو ز خویشتن برون آ، سپه تتر بشکن“

از توجه‌تان سپاسگزارم.